

بابر و استعارهٔ بابر: مدنیت و اخلاقیات ایرانی در بابرنامه و اخلاق همایونی

محمد کریمی زنجانی اصل*

چکیده

بررسی میراث فرمانروایان گورکانی هند و همکاران مسلمان و هندو و زرتشتی و مسیحی آنان اکنون بیش از یک سده است که بخش مهمی از پژوهش‌هایی را به خود اختصاص داده است که طیفی از رویکردهای شرق‌شناسانه تا بومی‌نگاری را دربرمی‌گیرند. مقالهٔ پیش رو بخشی است از پژوهش دربارهٔ میراث این روزگار که می‌کوشد بازتاب اخلاقیات ایرانی در اندیشه و عمل بابر را از رهگذر بررسی دو متن برنامید: بابرنامه که زندگینامهٔ خودنوشت نخستین فرمانروای تیموری هند است و رسالهٔ اخلاق همایونی نوشتهٔ قاضی اختیارالدین حسن بن غیاث‌الدین حسینی (وفات: ۹۲۸ق/ ۱۵۲۲م) که از جملهٔ نخستین آثار است که به نام سرسلسله‌دار گورکانیان هند نوشته می‌شود و زمینهٔ آشنایی او با میراث اخلاقی فیلسوفان ایرانی و از جمله آراء ابوعلی مسکویه را فراهم می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ظهیرالدین محمد بابر، بابرنامه، اخلاق همایونی، قاضی اختیارالدین حسن بن غیاث‌الدین حسینی، استعارهٔ بابر.

*. پژوهشگر، مدرس و همکار علمی دانشگاه مونستر، جمهوری فدرال آلمان.

به قدرت رسیدن فرمانروایان مغولی - تیموری در هند در نیمه نخست سده دهم هجری، به ایجاد فضایی راه برد که در آن، نخبگان هندی و ایرانی و ترک با بهره‌گیری از ثروت دربار، برای ره‌سپردن به رنسانسی فرهنگی کوشیدند که با جرأت می‌توان گفت بنیادهای مدنی هند امروز بر آن استوار است و هنوز هم الهامبخش روشن‌اندیشانی می‌تواند بود که ایده «صلح کل» را ارزشمندترین راه برای هم‌اندیشی و همزیستی فرهنگ‌ها می‌دانند.

در واقع، درست در زمانی که درگیری‌های ازبکان، صفویان و عثمانی‌ها، ققنوس روشنگری بزرگانی همچون ابن‌سینا و خیام و سهروردی را به خاک می‌سپرد و آزاداندیشی نسبی روزگار مغولی - تیموری در سده‌های هشتم و نهم هجری می‌رفت که به قشری‌گری و خشونت‌های مذهبی جای بسپارد، در هند فرمانروایانی بر سر کار آمدند که توسعه فرهنگی را هم‌هنگام و موازی با توسعه سرزمینی پیش بردند و برآمده از تجربیات سیاسی خود، بلندنظرانه از تجربیات و همکاری مسلمان، هندو، زرتشتی، مسیحی و... بهره گرفتند. آنان که از خاندانی ترک‌تبار برخاسته بودند، در ادامه سیاست‌های امیران بزرگ تیموری مانند شاه‌رخ و الغ‌بیگ، به فرهنگ ایرانی توجهی ویژه داشتند و در بزرگداشت زبان فارسی از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند؛ آن هم در روزگاری که خلافت عثمانی در تقویت زبان ترکی می‌کوشید و مهاجران جبل‌عاملی در دربار صفوی به کاربرد زبان عربی اصرار می‌ورزیدند و در آزار روشن‌اندیشان ایرانی تا آنجا که در توانشان بود می‌کوشیدند.^۱ گویی سرنوشت چنین رقم زده بود که ققنوس روشنگران ایرانی دیگر بار از خاکستر برخیزد و این بار در جامه دبیران دربار تیموری هند رخ برنماید؛ و طرفه آنکه این ققنوس از همان نخستین دهه‌های حکمرانی امیری بال و پر گرفت که شخصیتی برجسته داشت و به ویژگی‌هایی آراسته بود که از بسیاری از حکمرانان مغولی - تیموری پیشین متمایزش می‌کرد: ظهیرالدین محمد بابر (۸۸۸-۹۳۷ق/۱۴۸۳-۱۵۳۱م)؛ فرمانروایی کوشا، با فطانت،

۱. برخورد محقق کرکی (وفات: ۹۴۰ق/۱۵۳۴م) با میر نعمت‌الله حلی (وفات: ۹۴۰ق/۱۵۳۴م) و غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (وفات: ۹۴۹ق/۱۵۴۳م) نمونه‌ای از چنین برخوردهایی است (در این باره نک: قاضی احمد قمی، ج ۱، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ شاه طهاسب، ص ۱۴).
همچنین به سخن عبدالنبی قزوینی در تتمیم امل‌الامل (۱۴۰۷ق، ص ۱۶۹) درباره بدفهمی‌های عالمان شیعی عرب از تشیع ایرانی می‌توان نگریست. نیز نک: کریمی زنجانی، ص ۱۶۴-۱۶۶.

شجاع، محتاط، بردبار، با انضباطی دقیق، آداب‌دان و با محبت، با تجربه، و مشتاق و پیگیر بهره‌گیری از افراد لایق. مردی که برخلاف چنگیز و تیمور، از زندگی عشیرتی فاصله‌ای آگاهانه گرفت و بر توسعه شهرها و بالا بردن کیفیت زندگی اجتماعی و نهادهای جمعی اهتمام ورزید.¹

بابر که در اندیجان (پایتخت فرغانه) در ۵ رمضان ۸۹۹ق/ ژوئن ۱۴۹۴م در دوازده سالگی به جای پدر بر تخت نشست، پسر عمر شیخ و از نوادگان تیمور بود که نسبش از طرف مادری به چنگیز خان می‌رسید.²

او در محیطی چند صدایی و درهم‌بافته از عناصر فرهنگ جغتایی و ایرانی با نقش‌مایه‌هایی ادبی/ صوفیانه پرورش یافت و در تعریف و تنظیم روش و منش حکمرانی خود، از شیوه و روش پدر و پدر بزرگش در حکمروایی بر فرغانه بهره‌فراوان گرفت. بابر که به ریشه‌های فرهنگ جغتایی خود دلبستگی فراوان داشت و رساله‌های متعددی به این زبان نگاشت،³ هم‌هنگام در برکشیدن نقشبندیان به عنوان صوفیانی با روابط دیرینه با دربار تیموری کوشید⁴ و دلبستگی خود به طریقت ایشان را با ترجمه رساله والدیه خواجه عبیدالله احرار به ترکی جغتایی در ۹۳۵ قمری، به نیت و نذر رهایی از بیماری، نشان داد.⁵

۱. این نکته مورد تأکید استفان دیل (Dale, p. 457 ff) نیز هست. البته او به این نکته نیز توجه دارد که رفتارهای بابر را نمی‌توان و نباید، بدون نادیده گرفتن وابستگی‌ها و دشمنی‌های خانوادگی و قبیله‌ای تفسیر و تحلیل کرد؛ به‌ویژه که ارزش کارهای او در فاصله آگاهانه‌اش از این محدودیت‌ها است.

۲. نک: بابر ۱، ص ۲، ۵؛ همو ۲، ص ۱۰-۱۱؛ دوغلات، ص ۲۶۴-۲۶۵؛ ابوالفضل علامی ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۸. زندگی سیاسی بابر را به سه مرحله اصلی تقسیم کرده‌اند: نخست، از امارت اندیجان تا سفر به کابل (۸۹۹-۹۱۰ق)؛ دو دیگر، از سفر به کابل تا فتح دهلی (۹۱۰-۹۳۲ق)؛ و سرانجام از تأسیس سلسله گورکانی در هند تا درگذشتش (۹۳۲-۹۳۷ق). درباره او در برخی پژوهش‌های جدید نک: حبیبی ۱، ص ۱۸-۱؛ همو ۲، ص ۸-۱؛ همو ۳، ص ۱۱-۱؛ همو ۴، ص ۸-۱؛ سید حسین زاده، ص ۱۷-۲۰؛ Lemann, p. 320-323.

۳. درباره آثار بابر نک: ابوالفضل علامی، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۶؛ بداونی، ج ۱، ص ۲۳۶. در پژوهش‌های جدید نک: حبیبی ۱، ص ۵-۱۸؛ همو ۲، ص ۳-۵؛ سید حسین زاده، ص ۱۹؛ Lemann, ibid.

۴. بابر (۱، ص ۶؛ همو ۲، ص ۱۱) نوشته است که خواجه عبیدالله احرار، پدرش عمر شیخ را «فرزند» می‌خواند. او هم در جوانی از دل سپردگان طریقت نقشبندی بود و با بزرگان این طریقت مانند ملا خواجگی روابط نیکویی داشت (نک: بسطامی، ص ۲۰).

۵. فواد کوپریلی این رساله را به پیوست دیوان اشعار بابر منتشر کرده است.

با این حال، او بسی آرموده‌تر از آن بود که بخواهد منش شریعتمدارانه نقشبندیان سیاست‌پیشه را در پیش گیرد.^۱ در واقع، به نظر می‌رسد که پیشینه خانوادگی و دلبستگی پدر و جد بابر به فرهنگ ایرانی و رواج شاهنامه‌خوانی در دربار آنها،^۲ در کنار حضور دبیران اخلاق‌گرای ایرانی مانند خواندمیر (وفات: ۹۴۲ق/۱۵۳۵م)^۳ و یوسفی هروی (وفات: ۹۵۰ق/۱۵۴۳م)^۴ در دربار بابر، زمینه‌ای فراهم آورد که او رواداری و تسامح آموزه‌های صوفیانه را با اخلاقیات ایرانی درآمیزد و در عمل، دریافت متفاوتی از حکمرانی را عرضه دارد؛ دریافتی که با نمود روشن آن را در بابرنامه می‌توان دید؛^۵ در متنی که روایت شخصی فرمانروایی سختکوش و با درایت است از ماهیت شکننده قدرت در جریان فتوحات و تثبیت مشروعیت امپراطوری‌اش با بهره‌گیری از نخبگان محلی، و در عین حال، تصویری درخشان است از آگاهی او به محدودیت‌های انسانی‌اش؛ محدودیت‌هایی که بی‌هیچ پروایی از آنها سخن می‌گوید تا برنماید که چگونه با هوشمندی، از درگیر شدن در روابط

۱. درباره رویکرد نقشبندیان به سیاست برای نمونه نک: طاهری عراقی، ص ۷۷-۸۰؛ کریمی زنجانی ۲، ص ۷۴.
۲. در این باره بنگرید به گزارش ابوالفضل علامی (ج ۱، ص ۱۳۳) درباره عمر شیخ میرزا، پدر بابر: «آن فرخنده بخت بلند اختر، سخن‌سنج و سخن‌گستر بود و توجه تمام به ارباب نظم داشت. خود هم نظمی می‌گفت و طبعش در نظم موافق بود، اما پروای شعر گفتن نداشت. غالب اوقات به کتب نظم و تواریخ توجه می‌فرمود. در ملازمت او شاهنامه می‌خواندند».
۳. غیاث‌الدین محمد خواندمیر پس از به قتل رسیدن حبیب‌الله ساوجی در ۹۲۲ق/۱۵۲۵م، از هرات رهسپار قندهار شد و از آنجا در ۹۳۴ق/۱۵۲۸م به هند رفت و در ۹۳۵ق/۱۵۲۸م در آگره به دربار بابر وارد شد.
۴. ابوالفضل علامی (ج ۱، ص ۱۸۷) که از خواندمیر و یوسف بن محمد یوسفی هروی در شمار «اجله اهل صحبت و ارباب قُرب و اصحاب کمال» در دربار بابر یاد کرده است، حکیم یوسفی را در «مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه» ممتاز دانسته است. از یوسفی که بیشتر شهرتش را مدیون آثاری است که در پزشکی نگاشته است، رساله‌ای هم با عنوان انوار حکمت در دست است، که به شیوه اندرزنامه‌های کهن تألیف شده و در قالب مجموعه‌ای از گزین‌گویی‌ها، ترکیبی از پندیات حکیمانه و نصایح ملوکانه و اخلاقیات صوفیانه را ارائه می‌دهد.
۵. بابرنامه به واقعات بابری و توزک بابری نیز نامبردار است. بابر در این کتاب رویدادهای زندگی خود را از سال ۸۹۹ق/۱۴۹۴م تا ۹۳۶ق/۱۵۳۰م به زبان ترکی جغتایی و با نثری ساده بیان کرده است. بابرنامه به ترکی جغتایی را نخستین بار ایلمینسکی در غازان در ۱۸۵۷ میلادی به شیوه فکسیمیله منتشر کرد. پس از آن در ۱۹۰۵ میلادی بوریج بر اساس نسخه حیدرآباد، چاپ دیگری از آن به دست داد. از این اثر ترجمه‌های چندی به فارسی وجود دارد که کامل‌ترین آنها ترجمان عبدالرحیم خان‌خانان است به فرمان اکبر، نواده بابر، در ۹۹۸ق/۱۵۹۰م. این ترجمان در ۱۳۰۸ق/۱۸۹۰م در بمبئی منتشر شده است. تازه‌ترین چاپ متن ترکی جغتایی، تصحیح ایچی مانو است که در ۱۹۹۵ میلادی در کیوتو ژاپن منتشر شده است و به رغم بی‌توجهی مصحح به ضبط درست برخی کلمات و عبارت‌های فارسی، متنی است قابل استفاده و ارجاع.

پیچیده انسانی و اجتماعی نه‌راسیده است و در آن روزگار پُر هرج و مرج و از نظر سیاسی غیر قابل پیش‌بینی، کوشیده است که به مسائل، نگاهی کنجکاوانه و چند وجهی داشته باشد و بر قطعی نبودن امور تأکید کند. در واقع، برآمده از چنین دریافتی است که بایرنامه را برخلاف بسیاری از تاریخنامه‌های درباری آن روزگار، چنین سرشار از احساسات انسانی می‌یابیم؛ احساساتی همچون اضطراب‌های عاطفی نوجوانی نوامارت، خوش بودن فراوان او در جمع دوستان و اندوهگین شدنش در پی مرگ آنها، روابط پُر تنش او با عموزادگانش، خشمگین شدنش از نابسامانی کارها، ستایشگری‌اش از زیبایی‌های طبیعت، و برخورد شاعرانه‌اش با بیماری و بهره‌جستن از آن برای ارضای قریحه شاعری خود.

همان‌طور که استفان دیل نیز اشاره کرده است (Dale, p.457ff)، بایر در زندگینامه خود نوشتش کوشیده است که راه پر پیچ و خم گذار زندگی‌اش را تصویر کند: راهی که از ناامنی نوجوانی تازه بر سریر قدرت نشسته آغاز شد و به فرمانروایی پادشاهی کردان و ماهر انجامید؛ راهی که در آن از بی‌کفایتی نظامی تا پیروزی‌های هوشمندانه را شاهدیم؛ راهی که برمی‌نماید نویسنده‌ای نوآموز و بی‌تجربه چگونه به شاعری ماهر و نظریه‌پرداز علم عروض تبدیل می‌شود، همچنان که از طلبه‌ای جوان به فقیهی اهل نظر و صاحب اثر. و اینچنین است که بایرنامه از هر آنچه در روزگارش مایه فخر و مباهات بود ترکیبی خوشایند ارائه می‌دهد: از نبرد، از مذهب، از ادب و از هنر.

بایرنامه، در عین حال، بر دلبستگی فراوان بایر به میراث اخلاقی ادب فارسی دلالت می‌کند، و به‌ویژه به چهار اثر شاخص آن، یعنی شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، بوستان و گلستان سعدی. در واقع، این دلبستگی بدان پایه بود که او در نقل خاطرات خود، ابیات و فرازهایی از آنها را به عنوان شاهدهی بر مشروعیت و درستی سخن و استنباط خود نقل کرد.^۱

۱. استفان دیل (179-177 p.) دو مورد از نقل قول‌های بایر از سعدی را برنموده است. برخی موارد دیگر هم عبارتند از:

بایر ۲، ص ۳۵ (ذیل حوادث فرغانه در ۸۹۹ق):

بهم برمکن تا توانی دلی که آهی جهانی بهم برکنند

(برگرفته از گلستان سعدی، باب اول در سیرت پادشاهان: حکایت شماره ۲۶).

بدون شک، همنشینی و همصحبتی بابر با دبیران و متفکران آشنا با سنتِ اندرزنامه‌نگاری ایرانی، در آشنایی او با این میراث اخلاقی مؤثر بوده است؛ و از یاد نباید برد که شماری از این دبیران به نام او آثاری نگاشته‌اند که نیکبختانه اکنون شماری از آنها را در اختیار داریم.

سرسلسله این آثار، رساله اخلاق همایونی نوشته قاضی اختیارالدین حسن بن غیاث‌الدین حسینی (وفات: ۹۲۸ق/ ۱۵۲۲م) است که در ۹۱۳ق/ ۱۵۰۷م به نام بابر نگاشته شد. این کتاب که با بهره‌گیری از کتاب‌هایی مانند تهذیب الأخلاق ابوعلی مسکویه و اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی تألیف شده است،^۱ به‌ویژه از این نظر اهمیت دارد که در ترسیم خطوط کلی اخلاق سیاسی و دستگاه اداری فرمانروایی می‌کوشد که در بیست و شش سالگی و پس از ناکامی‌های چندی در عرصه حکمروایی، در پی گسترش قلمرو حکومت خود برآمده بود.

اخلاق همایونی پس از حمد خدا و نعت رسول، با دیباچه‌ای آغاز می‌شود که حسینی

→ بابر ۲، ص ۱۴۶-۱۴۷ (ذیل حوادث فرغانه در ۹۰۷ق):

شنیدم که جمشید فزخ‌سرشت
 برین چشمه چون ما بسی دم زدند
 بسرچشمه بر سنگی نوشت
 برفتند تا چشم بر هم زدند
 گرفتیم عالم به مردی و زور
 ولیکن نبردیم با خود به گور
 (برگرفته از بوستان سعدی، باب اول در عدل و تدبیر و رأی).

بابر ۲، ص ۱۷۸ (ذیل حوادث فرغانه در ۹۰۸ق):

اگر صد سال مانی ور یکی روز
 ببايد رفت از این کاخ دل افروز
 (برگرفته از خسرو و شیرین نظامی، بخش ۱۳: عذرانگیزی در نظم کتاب).

بابر ۲، ص ۱۸۷ (ذیل حوادث کابل در ۹۱۰ق):

ده درویش در اقلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی ننگند
 نیم نانی گر خورد مرد خدای
 بذل درویشان کند نیمی دگر
 ملک اقلیمی بگیرد پادشاه
 همچنان در بند اقلیمی دگر
 (برگرفته از گلستان سعدی، باب اول در سیرت پادشاهان: حکایت سوّم).

بابر ۲، ص ۵۱۹ (ذیل حوادث هندوستان در ۹۳۳ق):

ز سَم ستوران در آن پهن‌دشت
 زمین شش شد و آسمان گشت هشت
 (برگرفته از شاهنامه فردوسی). در متن اصلی شاهنامه این بیت چنین ضبط شده است:

ز گرد سواران در آن پهن دشت / زمین شش شد و آسمان گشت هشت

۱. از این رساله در کتابخانه‌های هند و انگلستان و فرانسه و آلمان و آمریکا، نسخه‌های متعددی وجود دارد (برای برخی از آنها نک: منزوی ۱، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۵۳۹؛ همو ۲، ج ۶، ص ۳۱۳-۳۱۴).

در آن، با شکوه از فتنه و آشوب روزگار بعد از سلطان حسین بایقرا (وفات: ۹۱۱ق/ ۱۵۰۶م)، شادمانی‌اش از رهیدن از اضطراب و پریشانی در پی ظهور بابر و پیوستن به دربار او را بیان کرده (حسینی، گ ۳- ۵)، و ولی‌نعمت خود را برخوردار از چنین اوصافی دانسته است: شجاع و دلاور، با اصابت رأی و تدبیر صواب، کوشا در «مباحثهٔ علوم و مذاکرهٔ منشور و منظوم» (همو، گ ۵ آ).

او علت نگارش این رساله را پاسخگویی به پرسش‌های فراوان پادشاه جوان از «قواعد آداب ریاست و دستور آیین احکام سیاست» برشمرده است (همو، گ ۵- ۵ ب). آنگاه، با یادکرد منابع نوشتهٔ خود، مقدمه‌ای در بیان شرف علم اخلاق و فایدهٔ عمل بدان و طبیعی یا کسی بودن اخلاق نوشته و در ادامه، مطالب رسالهٔ خود را در سه «قانون» و هر «قانون» در دو «قاعده» و هر «قاعده» در دو «بحث»، به شرح زیر ارائه کرده است (همو، گ ۸ ب):

قانون اول در تهذیب اخلاق، مشتمل بر دو قاعده:

۱. «در باب رعایا».

۲. «در باب ملازمان بارگاه پادشاه».

قانون دوم در تدبیر اموال، مشتمل بر دو قاعده:

۱. «در آنچه متعلق است به خرج کردن مال»، و

۲. «در آنچه متعلق است به کسب مال».

قانون سوم در تقویم رعایا و مملکت، مشتمل بر دو قاعده:

۱. «در آنچه متعلق است به رذایل».

۲. «در آنچه متعلق است به فضایل».

حسینی اساس دو بخش نخست کتاب خود را بر تهذیب الأخلاق مسکویه نهاده است. من بر این نکته از این رو تأکید می‌کنم که آن را در ارتباط می‌دانم با تصویری که از بابر به عنوان یکی از شیفتگان شهر و مدنیت و زندگی اجتماعی ترسیم شده است. پیش از این نشان داده‌ام که مسکویه که سعادت را غایت زندگی اخلاقی آدمی برمی‌شمرد، دستیابی بدان را تنها از راه زندگی اجتماعی و مدنیت ممکن می‌دانست و از فضیلت‌های انسانی، دریافتی مدنی داشت (نک: کریمی زنجانی، ۳، ص ۱۹۴ به بعد). بدین‌سان، می‌توان پرسید که آیا این شیفتگی بابر، امری بود صرفاً برآمده از خاستگاه تیموری او و یا آنکه درنگ و

اندیشه‌اش در میراث برجای مانده از سده‌ها پیش، در ایجاد آن نقش داشت؟ این درست است که میان بآبر و مسکویه و هم‌اندیشان فیلسوفش سده‌ها فاصله بود، اما این بدان معنا نیست که او نمی‌توانست قدردان و بهره‌گیر از چنان میراثی باشد و تلاش پیگیرش برای توسعهٔ زندگی اجتماعی ساکنان قلمرو حکومتش در این بافت است که معنا می‌یابد؛ تلاشی که در بآبرنامه، بازمودش را در توجه خاص او به دو مقوله می‌توان باز یافت: نخست مفهوم شهر^۱ و دو دیگر، مفهوم باغ به عنوان مکانی پیوسته به شهر با ویژگی‌های هندسی منحصر بفرد؛ مکانی که ساختاری ریاضی دارد و می‌توانش نظم بخشید و به این واسطه برای متجلی شدن صفات تک تک اجزایش در تعادلی هندسی، مجالی مناسب فراهم آورد. و این همان نکته‌ای است که من از آن به «استعارهٔ بآبری» یاد می‌کنم؛ استعاره‌ای که جهان ایده‌آل بآبری را برمی‌تواند نمود؛ جهانی که می‌کوشد ارزش‌های زندگی اجتماعی را در بسامانی و تناسب باز جوید؛ در بسامانی و تناسبی هندسی که با ترکیب کمیت ریاضی و دقت و درنگ انسانی، ساختاری زیباشناسانه دارد. توجه به این نکته را از آن رو بایسته می‌دانم که کلیدی است برای فهم گنش واقعی سیاست بآبری. در واقع، اگر تلاش برای عینیت‌بخشیدن به مفاهیم انتزاعی تعادل و هماهنگی را مهمترین خصیصهٔ سیاست بآبری بدانیم، در خواهیم یافت که اصرار او بر شکل‌بخشیدن به امور بی‌شکل و منتظم کردن آنها چه معنایی دارد.^۲

۱. که بازتاب آن را در توصیف دقیق و ظرایف شهرهایی مانند سمرقند، فرغانه، کابل و کیش (در جنوب سمرقند) می‌توان دید و از جمله در توجه ویژه‌ای که به چنین مسائلی دارد: بیان وجه تسمیه هر شهر یا منطقه، توصیف مرزهای طبیعی و جغرافیایی و شرایط اقلیمی و آب و هوای هر شهر، یادکرد تنوع پوشش گیاهی و زیست‌جانوری هر منطقه، ذکر بناهای معروف هر شهر و پرداختن به جزئیات معماری و تزئینات این بناها.

۲. برای نمونه بنگرید به این فرازهای بآبرنامه: «دیگر از توابع کابل مواضع چندی است در جانب غرب و جنوب کابل... در این موضع باغ کلان باغی است که الغیبیک میرزا غصب کرده گرفته بود. من به صاحبان آن باغ بهای آن را داده گرفتم. بیرون از باغ چنارهای کلان، زیر چنارها سایه‌های سبزه‌دار و منزل‌ها است. از میان باغ، یک آسیاب آب همیشه جاری است. در کنار این جو، چنارها و درخت‌ها بسیار است. در اوایل این جو کج و بی‌سیاق بود، من فرمودم که این جوی را بر وجه سیاق ساختند، بسیار جای خوبی شد. از این مواضع پایان‌تر از دشت، یک گروه یک و نیم‌گرده بلند رویه در دامنهٔ پایان کوه، چشمه‌ای واقع شده، خواجه‌سرایان می‌گویند. در این چشمه در اطراف او سه نوع درخت‌ها است. بالای چشمه درخت چنار بسیار است، لطیف سایه دارد. در دو طرف چشمه در بالای پشته‌هایی که پایان کوه است، درخت بلوط بسیار است. غیر از این دو پارچه بلوطستان دیگر در کوه غربی بلوط اصلاً نمی‌شود. در پیش چشمه که در طرف دشت باشد، ارغوان‌زار بسیاری واقع شده. در این ولایت غیر از این ارغوان‌زار،

این تلاش، در عین حال، به برداشتی مربوط می‌تواند بود که بابر از روزگار جوانی از مفهوم عدالت پیش رو داشته است: عدالت به مثابه «جامع جمع کلمات، متمم تمام سعادات» (همو، گ ۱۳ ب) که «مدار آن بر حفظ مناسبت است» (همو، گ ۱۵ آ)؛ چنانکه در رساله اخلاق همایونی حسینی از آن یاد و بدان پرداخته شده است.

حسینی در این کتاب، پس از تقسیم قوت‌های آدمی به «تمیزی و غضبی و شهوی»، از قوه تمیز به «نفس ملکی» یاد کرده و آن را همان قوه عاقله مفکره‌ای می‌داند که ویژه آدمی و موجب تمایز او از حیوانات و نباتات است. در نظر او، این قوه منقسم است به دو قسمت: (همو، گ ۱۰ ب)

اول نظری، و آن قوتی است که آدمی به سبب آن قوت متوجه می‌شود به شناخت حقایق موجودات و احکام و عوارض آن، و کمال این قوت حکمت است.

دوم عملی، و آن قوتی است که آدمی بدان متوجه می‌شود به سوی تصرف در موضوعات افعال نیک و بد؛ و کمال این قوت، عدالت است.

اما عدالت به مثابه کمال قوت عملی، چگونه پدیدار می‌شود؟ حسینی این پدیداری را به همکاری دیگر قوت‌های آدمی و پیروی آنها از قوه تمیز وابسته می‌داند (همو، گ ۱۳ آ):

و عدالت ... وقتی حاصل می‌شود که همه قوت‌ها با یکدیگر اتفاق نمایند و قوه ممیزه را امتثال کنند تا اختلاف هواها و کشاکش^۱ قوت‌ها صاحبش را در ورطه حیرت نیفکند و اثر انصاف و انتصاف از او ظاهر شود.

در نظر او، صاحب عدالت، شانزده فضیلت از مکارم اخلاق را به کردارهایش ظاهر می‌تواند نمود که از آن جمله‌اند: اخلاص، صداقت، الفت، وفا، صله رحم، رضا، تسلیم و عبادت (همو، گ ۱۳ ب). اما این تمام ماجرا نیست. برای حسینی، رعایت عدالت، وجهی هستی‌شناسانه نیز دارد. در اخلاق همایونی، مدار آفرینش همه موجودات، از جمادات تا نباتات و حیوانات و آدمی، بر «اعتدال» است و «وحدت تناسب» (همو، گ ۱۴ ب):
و نخستین عکسی که نور ظهور آن در آینه عقول و افهام صورت هویدا می‌پذیرد

دیگر ارغوان‌زار اصلاً نمی‌شود. می‌گویند این سه جنس درخت از کرامت این سه عزیز است. وجه تسمیه به یاران این را می‌گویند. اطراف این چشمه را به گچ و ساروج، ده در ده فرمودم ساختند. چار ور این چشمه به سیاق و گونیادار تختی شد» (به نقل از: بابر ۱، ص ۸۶-۸۷؛ برای متن اصلی در ترکی جغتایی نک: همو ۲، ص ۲۱۱-۲۱۲).
۱. در نسخه اصلی: «گشایش».

وحدت است؛ نه وحدتی که مقابل کثرت است که آن ظلی از ظلال اوست، و نه وحدتی که ساری در عدد است که آن پرتوی از خورشید جمال بی‌زوال اوست، بل وحدتی که اگر شمع جمال برافروزد فروغ اشعه ظهورش کثرت را پروانه‌وار بسوزد. پس هر موجودی که با وجود اشتمال بر کثرت احکام، قهرمان وحدت در او ظاهرتر باشد، اشرف تواند بود و تأثیر ایقاعات نغمات متناسبه و شعرهای موزون و شکل‌های زیبا بر شرف وحدت تناسب است.

در نوشته حسینی، مفاهیم عدالت و وحدت و تناسب و زیبایی، مقولاتی بازبسته یکدیگر تصویر شده‌اند؛ چنان که در بابرنامه نیز هم. این شباهت در رویکرد دو نوشته، به روشنی برمی‌نماید که بابر به هنگام نگارش اثر خود، پس از گذشت بیش از دو دهه، هنوز پژواک سخن حسینی را در گوش داشته است؛ سخنی که عدالت را کامل‌ترین فضیلت می‌داند و دایره وجود را به هم رسیده به واسطه آن (همو، گ ۱۵ آ)، و در عین حال، عدالت سلطان را اعم و اهمّ و جوه آن (همو، گ ۱۳ ب).

منابع

- ابوالفضل علامی، اکبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، ۱۳۸۵.
- بابر (۱)، ظهیرالدین، بابرنامه، ترجمه عبدالرحیم خان خانان، به کوشش ملک‌الکتاب شیرازی، بمبئی، ۱۸۹۰ م.
- _____ (۲)، بابرنامه، به کوشش ایچی مانو، کیوتو، ۱۹۹۵ م.
- بدآونی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، به کوشش احمدعلی، با مقدمه و اضافات توفیق سبحانی، تهران، ۱۳۸۰.
- بسطامی، علی بن طیفور، حدایق السلاطین فی کلام الخواقین، به کوشش شریف النساء انصاری، دهلی، بی‌تا.
- حیبی (۱)، عبدالحی، «بابر و شخصیت علمی و ادبی وی»، آریانا، سال بیست و نهم، ش ۲۹۴، جوزا و سرطان (خرداد و تیر) ۱۳۵۰.
- _____ (۲)، «بابر و شخصیت علمی و ادبی وی»، آریانا، سال بیست و نهم، ش ۲۹۵، اسد و سنبله (مرداد و شهریور) ۱۳۵۰.
- _____ (۳)، «شخصیت سیاسی و اداری بابر»، آریانا، سال بیست و نهم، ش ۲۹۷، قوس و جدی (آذر و دی) ۱۳۵۰.
- _____ (۴)، «تعمیرات عصر بابر و اثر آن در هند»، آریانا، سال سی ام، ش ۲۹۸، دلو و حوت (بهمن و اسفند) ۱۳۵۰.
- حسینی، قاضی اختیارالدین حسن بن غیاث‌الدین، اخلاق همایونی، نسخه کتابخانه ملی پاریس، موزخ

۱۱۸۲ هجری، ش ۲۶۶.

دوغلان، محمد حیدر، تاریخ رشیدی، به کوشش عباسقلی غفاری فرد، تهران، ۱۳۸۳.
سید حسین زاده، هدی، «بابر، ظهیرالدین محمد»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۱.

شاه طهاسب صفوی، تذکره شاه طهاسب، به کوشش امرالله صفری، تهران، ۱۳۶۳.
طاهری عراقی، احمد، «نقشی از نقش‌بندیان»، یادگار طاهر (مجموعه مقالات دکتر احمد طاهری عراقی)، تهران، ۱۳۸۲.

عبدالباقی قزوینی، تتمیم أمل الآمل، به کوشش سید احمد حسینی اشکوری، قم، ۱۴۰۷ ق.
فرشته، محمد قاسم استرآبادی، تاریخ فرشته، کانپور، ۱۲۹۰ ق.

قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، به کوشش احسان اشراقی، تهران، ۱۳۵۹.
کریمی زنجانی اصل (۱)، محمد، «حکمت صدرایی، سیاست از چشم‌اندازی دیگر»، ماهنامه چیستا، ش ۱۵۲-۱۵۳، آبان و آذر ۱۳۷۷.

_____ (۲)، «بهاء‌الدین نقشبند»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۳.

_____ (۳)، «فضیلت مدنی و سعادت شرعی در تهذیب الأخلاق مسکویه»، حکمت و معنویت در ایران نخستین سده‌های اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.

منزوی (۱)، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران، ۱۳۴۸.

_____ (۲)، فهرستواره کتاب‌های فارسی، تهران، ۱۳۸۱.

Dale, Stephen F. *The Garden of the Eight Paradises: Babur and the Culture of Empire in Central Asia, Afghanistan and India (1483-1530)*, Leiden-Boston and New York, 2004.

Lemann, F. "Babor", *Encyclopaedia Iranica*, vol. III, ed. by E. Yarshater, London and New York, 1998.



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعاتو د مرکز
پرتال جامع علوم انسانیت